

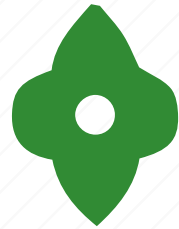


از چهره‌های فرهنگی و هنری خواستیم برایمان درباره تجربه پیاده‌روی اربعین بنویسند

وقتی همه زائر می‌شوند

زینب مرتضایی فرد

در جهان امروز همه تور هستند، سوار هواپیما مسیرهای طولانی را در ساعاتی کوتاه دور می‌زنند و در دل مقصد پیاده می‌شوند. دنیای مدرن زائرها و مسافرها را به توریست بدل کرده است و این اتفاق خوبی‌ها و بدی‌های خودش را دارد. در مسیر پیاده‌راه اربعین اما حال و هوای دیگری حاکم است. همه آنها که سرتاسر سال گردشگرند به زائر بدل می‌شوند. مسیر را با جان‌شان می‌پیمایند و آدم‌های هواپیما و قطار و مترو، می‌شوند آدم‌های پاهایشان، نه... آدم دل‌شان. و مسیر می‌پیمایند تا برسند به جایی که دل می‌طلبد. این سفر با همه سفرها فرق دارد، آیینی هم ندارد، دل که بطلبد همه راهی دیدار با حسین (ع) می‌شوند. از چهره‌های فرهنگی و هنری خواستیم تجربیات‌شان را از پیاده‌روی در این مسیر برایمان بنویسند.



از دل هیچ کس خبر نداریم، اما از ظاهر آدم‌ها باخبریم. وقتی همه را به یک شکل نگاه کرده یا مرزبندی می‌کنیم حواس مان نیست که بیشتر اوقات در قضاوت‌هایمان اشتباه می‌کنیم، قضاوت مخصوص خداست. چندسال پیش یک بیت شعر خواندم:

شقایق فراهانی بازیگر

شکر خدا که در پناه حسینیم / عالم از این خوب‌تر پناه سراغ ندارد

و فکر می‌کنم چقدر زیبا این شعر همه احساس ما به حسین بن علی (ع) را به تصویر کشیده... حسین پناه بی‌پناهان است و همین که در روزمرگی‌هایمان سراغ نامش می‌رویم، همین که تا گره‌ای بر دل و قلب ما می‌افتد زیر لب می‌گوییم ای حسین تو را به علی اصغر قسم، این قسم دادن‌ها یعنی حسین پناه ماست و این پناه پناهی است، پهنای و وسعت همه تاریخ و همه اعصار و من شیفته آزادی و آزادگی هستم که حسین داشت و برایش ایستاد. یکی از بهترین تجربه‌های من پیاده‌روی اربعین و قدم برداشتن در خاک پاک و مطهر کربلا بود، هرگز تا این حد خدا را به خودم و درونم حس نکرده بودم، این سرزمین انگار واقعا عرض مقدس است. در اربعین حسینی در خانه همه مردم به روی تو باز است و انگار همه می‌خواهند در نیت تو سهمی داشته باشند. زنی را دیدم که وسط راه زائران با التماس فقط درخواست داشت تا غبار کفش زائران را بتکاند یا کودکی که چادرت را محکم می‌کشد تا به قدر یک آب مهمان خانهاش شوی. اربعین برای من یعنی تجلی امام حسین (ع) و خوان کرمی که انگار تا ابد گسترده است و تمامی ندارد و نخواهد داشت، عشق حسین در قلب ما تمامی ندارد.

پیاده‌روی

در ارض مقدس

سیدالشهدا (ع) یعنی سالار و سرور همه شهیدان، و من همه عمر از این خمار مستی سر برنداختم، چون می‌دانم بحق که حسین (ع) کشتی نجات است. حسین (ع) فریادرس همه سال‌ها، همه لحظه‌ها و همه حوادث زندگی من بوده، هست و به یقین خواهد بود. کاش همه دنیا می‌دانستند محب این خاندان بودن چه صفا و عالمی دارد. و کربلا من که فکر می‌کنم نقطه‌ای جدا از این دنیاست، اصلا بهشت است، جنت مکان‌ها کربلاست. مگر می‌شود با حال آشفته بروی و پایت به این خاک که برسد آرام بشوی، انگار وارد که میشوی کسی تو را بغل می‌کند و می‌گوید خوشامدی مهمان من هستی، خودم از تو پذیرایی می‌کنم، یاد یک متن قدیمی افتادم:

رضا ایرانمنش بازیگر

آقای خوبی‌ها!
کربلا را چگونه ساختی که این‌گونه آرام می‌کند هر دل بی‌دل را وقتی قدم به خاکش می‌گذاری؟!
آقای مهربانم!
کربلا چگونه است که به دست فراموشی می‌سپارد تمام غم و غصه‌های دنیا را و تمام غصه‌ها می‌شود دیدن حرم و ضریح؟
کاش می‌شد ببینیم و بمانیم
دل‌تنگم...!

من هر سال دل‌تنگم کاش من هم مجاور تو بودم، کاش اربعین هر سال خودم را با پایه پیاده به پایوسی تو می‌رساندم. می‌دانم که تو آقای همه ما هستی، تو بخواهی می‌شود، تو واسطه شوی می‌شود، آری به یمن وجود شما خاک زر شود. من بی‌قرارم برای مقدس‌ترین شش گوشه دنیا، بی‌قرارم برای بیقراری زائران و سرگشتگی مجاورینت آقای خوبی‌ها سر و جانم به فدایت اصلا حسین (ع) جنس غمش فرق می‌کند.

دل‌تنگ

شش گوشه‌ام،

پناهم‌بده

سال‌ها قبل که افتخار خادمی آستان ابا عبدالله (ص) نصیبم شد، چندسالی در کنار یکی از آشپزهای عارف و سینه‌سوخته اهل بیت (ع) به نام «حاج آقا فخر» شاگردی کردم. هم آشپزی یاد می‌گرفتم و هم از نفس و نفس و کلام معنویت بهره‌مند می‌شدم. روز «اربعین» سال ۶۰ خورشیدی رسیده بود من، مشغول شستن ظرف‌های آشپزخانه بودم. در همون حال، حاج آقا فخر اومد کنارم و بهم گفت: -چوون!... می‌دونی از روزی که امام حسین (ع) و اصحابش، راه افتادن رویه «کربلا»، مسئول رویه‌راه کردن غذای کاروان و سیراب کردن بچه‌های امام حسین، کی بوده؟... «حضرت ابا الفضل!» الان هم که خدا به تو لطف کرده و داری غذای سینه‌زن‌های امام حسین رو آماده می‌کنی، یعنی برات راهنما و نشونه گذاشتن... ایشالله، قدر خودت رو بدونی و رابطه بین خودت و امام حسین رو درک کنی...!

امیر خیام نویسنده

از همون روز، ذهنم درگیر جمله‌ای شد که درباره راهنما و نشونه از زبان حاج آقا فخر شنیده بودم... تا اینکه «اولین سفر» پیاده‌روی اربعین قسمتم شد. در شهر «نجف» و از لحظه حرکت به «کربلا»، هرچی دیدم، برام راهنما و نشونه بود. ۲۰ میلیون زائر می‌بینی که انگار همگی ساکن «مدینه فاضله» ن. اختلافی یا هم ندارن و از قوم، قبیله و نژاد فارغن. حتی مسیر رو هم هموار می‌کنن و خار از پای هم بیرون می‌آرن... آگه زخمی به تن کسی بشینه، بقیه، به زخمش مرهم می‌ذارن... در مسیر رسیدن به مقصودشون، خودشون رو سایبان دیگری می‌کنن. وقتی بین مردم، کشیش‌های مسیحی رو با عصاهای صلیبی و هیبت‌های عجیب و غریب شون دیدم، موبه تنم راست شد... انگار با زن و مرد زائر همراه می‌شن تا اون‌ها هم با دل و زبانی مشترک، مهم‌ترین حرف مسیر اربعین رو بگن: «یا لیتنا کنا معکم (اگر بودیم با شما)».

پیاده‌روی

در مسیر

مدینه فاضله